

سپیدهای خاکستری

و

نقش‌های بی دغدغه

نقدی بر تصویرگری کتاب‌های

«درخت، عاشق پرنده است» و «بیا چند شاخه حرف بزنیم» (۲)

شهناز آزادی

نام کتاب: بیا چند شاخه حرف بزنیم
 نویسنده: حسین تولایی
 موضوع: شعر سپید
 تصویرگر: گروهی از تصویرگران معاصر
 ویراستار: لیلا سید قاسم
 قطع: خشتی
 گروه سنی: ج (سال‌های میانی دبستان):
 ۸-۹ سالگی (؟)
 چاپ نخست، ۱۳۸۸
 تعداد صفحات: ۵۶ صفحه
 حروفچینی و آماده‌سازی: نشر کتاب انتشارات
 علمی و فرهنگی
 شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
 بها: ۴۰۰۰۰ ریال



در بخش اول این نوشتار، در ارزیابی کلی دو کتاب گفتیم: هر دو کتاب فاقد شماره‌ی صفحه‌اند. هر یک از کتاب‌ها پس از جلد، سه صفحه‌ی آغازین دارند که در اولی، صفحه‌ی «بسم‌الله» و صفحه‌ی عنوان بلند همراه با یک تصویر و نشان ناشر و ذکر برگزیده بودن آن در چند نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به شکل شلوغی در هم ادغام شده‌اند. در پشت آن صفحه‌ی شناسنامه را می‌بینیم. آن گاه صفحه‌ی تقدیم آمده است. این در حالی است که کتاب‌ها با سه صفحه‌ی خالی پایان می‌پذیرند (!)

گفتیم: مواجهه‌ی تصویرگران با متن شعرها — آن هم نه در یک کار گروهی یا برنامه‌ریزی شده و با طرح کلی، که در کوششی جداگانه و به صورت کاملاً مستقل از یکدیگر — تصویرهای این دو کتاب را شکل داده است. گفتیم: تعداد شعرهای هر کتاب (۲۵ شعر) و هر کدام همراه با تصویرهایشان در دو صفحه، دو مجموعه‌ی پنجاه و چند صفحه‌ای از شعرها و تصویرهای متعدد را شکل داده است که برای مخاطب، حجیم می‌نماید.

گفتیم: ارتباط‌های تصاویر با متن‌ها در این دو کتاب از قاعده‌ای خاص پیروی نمی‌کنند. تنها نکته‌ی مشترک میان آنها — نه تداخل انداموار، مکمل، و گفت‌وگویی میان متن و تصویر در ترکیبی هنرمندانه و نه نقش ایهام‌زدایانه‌ی تصویر بلکه — کنار بودن متن از تصویر است که به گونه‌های متفاوت بروز می‌یابد. نقاشی‌هایی ضعیف تا قوی را با تکنیک‌های متعدد و متنوع در این مجموعه می‌توان دید. این دو کتاب در واقع کاتالوگی برای معرفی تعدادی تصویرگر معاصر با نمونه‌ی کارهایشان است.

در صفحه‌ی تقدیم کتاب اول از این دو جلد، این جمله آمده بود:
«برای اتفاق بزرگ دلم که روزی در جهان هم افتاده
است!»

و در صفحه‌ی تقدیم کتاب دوم آمده است:
«برای اتفاق بزرگ دلم که روزی در جهان هم خواهد
افتاد!»

در بخش نخست، به نقد و بررسی کتاب «درخت، عاشق پرند
است» پرداختیم. این بخش به نقد و بررسی کتاب «بیا چند شاخه حرف
بزیم» اختصاص خواهد داشت.

بیا چند شاخه حرف بزیم طرح جلد

طرح روی جلد کتاب، تصویر تغییر جهت‌داده‌ی شعر «دلدار» است
که بر زمینه‌ی سبز-زرد قرار دارد. توضیح مربوط به این تصویر در بخش
مربوط به شعر آن آمده است. در پشت جلد، بر همان زمینه می‌خوانیم:
«درخت | سراسیمه در باد | فریاد زد: | برگ‌هایم زردند! |
باغبان با لبخند | گفت در گوش درخت: | «باز برمی‌گردند.»
در پایین صفحه نشان شرکت علمی فرهنگی و در زیر آن بارکد و قیمت کتاب آمده است.

اتفاق بزرگ دوم

«برای اتفاق بزرگ دلم که روزی در جهان هم خواهد افتاد!»

این نوشته را در صفحه‌ی تقدیم کتاب می‌خوانیم. این اتفاق بزرگ، دو درخت بزرگ و کوچک در کادری با زمینه‌ی
سبز-زرد به صورت ضد نور(!) اما در حال دادوستد هستند.
این نقطه‌ی شروع کتاب دوم حسین تولایی برای مخاطب گروه سنی ج است.

اکنون به نقد یکایک تصویرگری‌های کتاب می‌پردازیم. از آنجا که این کتاب همچون نمونه‌ی قبلی خود فاقد شماره‌ی
صفحه است، نقد تصاویر را با عناوین شعرهایشان از هم جدا می‌کنیم. تصویرگری این کتاب را هم گروه تصویرگران کتاب
قبلی به‌علاوه‌ی تعدادی دیگر به عهده گرفته‌اند.

آغازین شعر کتاب: تلفن‌ها / تصویرگر: باسَم الرسام

مضمون شعر: تلفن‌هایی متفاوت با کارکردها و جایگاه‌هایی متفاوت، همانند انسان‌هایی که در طبقات مختلف اجتماعی
و اقتصادی قرار دارند: تلفن‌هایی ساده که در خانه‌هایی کوچک به سر می‌برند؛ تلفن‌های خیلی مهم که روی میزهای خیلی
مهم، در اتاق‌هایی خیلی مهم قرار دارند، حرف‌هایی مهم می‌شنوند و همیشه قیافه می‌گیرند؛ تلفن‌های ثروتمند با ویژگی‌های
آدم‌های ثروتمند و در کنار همه‌ی این‌ها تلفن‌های کارگر که تمام عمر کنار خیابان‌ها و پیاده‌روها می‌ایستند و کار می‌کنند
و شب‌ها همان جا از خستگی خوابشان می‌برد.

نکته‌ها:

۱. تلفن‌های کنار خیابان، شب‌ها هم — همانند تلفن‌های خانگی — بیدارند.
۲. همیشه حرف‌های مهم از طریق تلفن‌های خانگی افراد خیلی مهم ردوبدل نمی‌شود. احوال‌پرسی از یک انسان
وارسته یا یک دوست از یک شبکه‌ی شهری با یک کارت تلفن، یاری رساندن روحی به یک انسان دردمند از پشت همین
سیم‌های یک تلفن ساده هم از کارهای مهمی است که فرهنگ انسانی با آن بیگانه نیست.

تصویر: چهار تلفن — یکی بزرگ و سه تای دیگر کوچک — با خط‌هایی به هم وصل شده‌اند. اما در واقع، بیش از
دو نوع تلفن معرفی نشده‌اند: دو تصویر از یک تلفن پایه‌دار که رنگ‌های آن درهم و به هم ریخته‌اند و دو تصویر از تلفن
دیگری که به‌خوبی رنگ‌آمیزی شده است و خطوط دَسَنی آن هویتی آشکار به آن می‌بخشند. خطوط، متن شعر را نیز در بر
می‌گیرند. سطح بزرگ کادر تصویری به همین تلفنی اختصاص داده شده است که رنگ‌هایش به هم ریخته‌اند. هیچ یک از

تلفن‌ها به تلفن‌های کنار خیابان شباهت ندارند. در واقع، تصویرگر، دو گونه تلفن را به تصویر درآورده است: تلفن‌های ظریف و تلفن‌های خشن. شاید خواسته است که مخاطب دریابد که پرکاری رفتاری خشن است. رنگ‌های به‌کاررفته در توصیف از یک تلفن خشن، می‌تواند بیانی تلخ از تلفن‌های کارگر باشد.

چند شاخه حرف / تصویرگر: ناهید کاظمی

مضمون شعر: دو درخت در دل شب با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند. یکی می‌گوید که از روزها خسته است و دوست دارد شبها در خلوت خیابان از طریق شاخه‌هایشان با هم حرف بزنند. درخت دیگر برگی بر سر کلاغ روی شاخه‌اش می‌کشد و در جواب درخت اول می‌گوید: مدت‌هاست صدای این کلاغ را نشنیده‌ام. ای کاش شبها کمی بیدار می‌ماند و برایش قارقار می‌کرد.

نکته: واضح نیست که چرا کلاغ در روز برای درخت قارقار نمی‌کند. مشکل از کلاغ است یا اینکه درخت قدرت شنوایی خویش را از دست داده است. یا کلاغ قارقارش را در جای دیگری می‌کند و خوابش را برای درخت می‌آورد! پاسخ این ابهام، برای مخاطب بزرگسال چندان آسان نمی‌نماید چه رسد برای کودک.

تصویر: بر بستری از آبی شب، دو درخت بی‌بار و پر بار در حال گفت‌وگو هستند. حد فاصل دو درخت یک خانه‌ی سیاه است که نوری از آن ساطع نیست. در پایین درخت بی‌بر تهی، زمین به رنگ خشک قهوه‌ای است و لابه‌لای شاخه‌های همین درخت، هلال ماه بالاتر از کلاغی است که برگی روی آن قرار گرفته است. درخت سبز تنومند شاخه‌های سبزش را تا روی خانه‌ی سیاه گسترده است. شاید بتوان گفت که درخت سبز حرف‌هایی برای گفتن دارد اما درخت خشک، تهی از سخن گفتن و در حسرت قارقار است، آن هم در دل شب (!) حتی سخن گفتن از حسرت شنیدن صدای کلاغ را هم می‌تواند از درخت سبز — همانند برگ سبزش را — به عاریت گرفته باشد: استفاده‌ی نابجا از چیزی ارزشمند. وجود خانه‌ی سیاه اگر برای پر کردن فضای کادر تصویری نباشد و گویای دیرنگامی شب باشد، در کنار شفافیت و ترانسپارانس (آن‌سومایی) درخت خشک، فاقد بار معنایی برای مخاطب است. بر پشت شاخه‌های درخت تهی خشک، شب‌چی از یک سیاهی دیده می‌شود که معلوم نیست چیست، شب‌چ، هویت درخت را هم ندارد.

مکت / تصویرگران: سیروس آقاخانی - مریم آقاجانی

مضمون شعر: قطاری به تونل می‌رسد. با خود می‌گوید که آن طرف هم آسمان همین رنگ است. و باز می‌گردد. **نکته:** گذشتن از تونل همیشه برای کودکان هیجان‌انگیز بوده است. این که شاعری برای کودک توضیح بدهد که آن طرف هم مثل این طرف است، سخنی عبث برای کودک خواهد بود. برای کودک، هدف، تنها گذشتن از تونل است نه دست یافتن به چیزی در آن سوی تونل.

تصویر: در یک گام مشترک، تصویرگری این دو صفحه را دو تصویرگر، به انجام رسانده‌اند. در زمینه‌ی آبی تصویر، چند تپه سر از آب برآورده‌اند، که با یک ریل قطار محصور شده‌اند. یکی از این تپه‌ها برجسته‌تر است و بلند چون کوه. دارای دو نیم‌دایره‌ی سیاه است که ورودی و خروجی تونل را تداعی می‌کنند. در آسمان آبی، نیمی از خورشید، پوشیده‌شده از دود سفید قطار است. بر روی دو تپه‌ی سمت چپ قطار، دو حیوان ایستاده‌اند. یکی از آنها شتری است و دیگری — به ظاهر — گاوی است بنفش. از قضا بر هر دو از دو ابر مجزا می‌بارد. در پایین یکی از تپه‌ها ماهی‌ها در حالت جست‌وخیزند. هیچ یک از واگن‌های قطاری که از روی این تپه در حال گذر است به هم متصل نیستند بجز واگن اول قطار که شبیه واگن باری و حامل حیوانی شبیه به زرافه‌ی زرد است. حیواناتی دیگر هم در واگن‌هایی دیده می‌شوند. در گذر از روی تپه حتماً قطار به دریا داخل خواهد شد. این را منطق تصویر به مخاطب می‌گوید — کما این که در نقاشی کودکان نیز ما چنین چیزی را مشاهده می‌کنیم. اما در اینجا تصویرگران از دنیای کودکان فاصله می‌گیرند و از تداوم این حرکت سیال، که کودک به راحتی در اثر خود نمایش می‌دهد، غافل می‌شوند. در این نقاشی قطار هیچ‌گاه به تونلی که در کوه مقابل است، نخواهد رسید چرا که پیمایشی محدود و رفت‌وبرگشتی دارد نه یک جریان پویا و سیال زیرا همین که داخل آب شود، سر از آب بیرون خواهد کرد تا غرق نشود؛ همچون ماهی‌ها که سر از آب بیرون می‌آورند تا دنیای روی آب را هم ببینند. نقاشان این متن از مضمون «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است» استفاده کرده‌اند اما غافل بوده‌اند که دنیای زیر آب را متفاوت از دنیای روی آب تصویر کرده‌اند. در واقع به جای تأیید شاعر، نمونه‌ای را برای مخالفت با سخن شاعر نشان داده‌اند.

تصمیم / تصویرگر: مریم نیکخواه آزاد

مضمون شعر: فتح آخر ریش‌تراش، تراشیدن پشت لب است. با غرشی خطاب به سبیل می‌گوید: «بالاخره تصمیمم را گرفتم!» سبیل برای بار آخر به آینه نگاه می‌کند و می‌ترسد اما ریش‌تراش می‌غرد. ناگهان برق می‌رود.



نکته: کودک دغدغه‌ی ریش و سبیل ندارد.

تصویر: شاعر می‌گوید: «کار داشت تمام می‌شد / فقط مانده بود پشت لب.» اما در تصویر، مخاطب، مردی با تیپ کلاه مخملی‌های بدون کلاه و با زیر پیراهن بدون آستین را مشاهده می‌کند که هیچ کار اصلاحی بر روی صورتش انجام نشده است و سبیل‌های رو به بالای از حد متعارف دررفته‌ای را بر پشت لب خود دارد. تصویر این مرد از ناحیه‌ی شانه‌ها از چهارچوب آینه بیرون زده است و سبیلش با سبیل گربه‌ی سمت چپ، در بیرون کادر پیوند خورده است. معلوم نیست که مخاطب کودک، این را بداند که اهمیت سبیل برای کلاه مخملی‌ها مثل اهمیت سبیل برای گربه است. شاید هم اصلاً نداند که سبیل برای گربه چه اهمیتی دارد یا در فرهنگ کلاه مخملی‌ها سبیل دارای چه جایگاهی است. شاید حتی کلاه مخملی‌ها را هم نشناسد و لازم باشد همه‌ی این اطلاعات را از بزرگترش بگیرد.

راه‌بld / تصویرگر: سولماز جوشقانی

مضمون شعر: اشک سال‌هاست که از مسیر چشم، جاده‌ای باریک را طی می‌کند و تا لب آوازی غمگانه می‌رسد. او سالها در همین مسیر، پیر شده است.

نکته: «راه‌بld» یا «بld راه» واژه‌ای است مفهوم برای کودک، مانند کسی که در نقش راهنماست و در جلو دیگران راه می‌رود تا آنها را به مقصدی برساند. اما اینجا در قالب نادرست خود، یعنی رهروی تنها به کار رفته است.

تصویر: تصویر دو صفحه به دخترکی اختصاص یافته که گیسوانش تا صفحه‌ی مقابل سمت چپ کشیده شده است. سر دخترک بسیار بزرگ‌تر از تن اوست. در امتداد گیسوانش نی‌ای بر لب دارد که ضخامت آن از ساق دستانش حجیم‌تر است. دستانی که یکی از آنها به دور سرش می‌پیچد تا بر روی پرده‌های نی بنشیند و دیگری چنان بلند است که تا ۱۶ سوراخ یا پرده‌ی نی (!؟) را پاس‌خگوست. (واضح است که نی بیشتر از ۷ سوراخ یا پرده ندارد.) بر روی همین نی پیرزنی است کوچک که قطر بدنش از قطر نی نیز باریک‌تر است. بld راه، همین پیرزن عصابه‌دست است که بر روی نی — از بالا به پایین — بی‌جهت فقط راه می‌رود. حتی به اشک هم سمت‌وسو نمی‌دهد؛ به کار خودش مشغول است. اشک در کار خویش بر چهره‌ی دخترک و پیرزن هم در مسیر نی. ضخامت عصای او بسیار کم‌تر از قطر سوراخ‌های نی است. اما کودک در عالم واقع دیده است که ضخامت کل نی همیشه کمتر از قطر عصای مادر بزرگ‌هاست. حال کافی است تصور کند که یک بار عصا در یکی از این حفره‌ها بلغزد تا پیرزن کله‌پا شود. برای تصویرگر که می‌تواند گیسوان دخترک را تا صفحه‌ی مقابل بگستراند مشکلی نبود که سیل جاری اشک را بر نی براند. اگر پیرزن، نماد همان اشک است، پس اشک ریخته‌شده بر چهره‌ی نی‌زن چیست؟

این نقاشی را اگر کودک پیش از دبستان می‌کشید قابل درک بود که دخترکی را با سری بزرگ بر بدنی نحیف تصویر کند. اما کودک گروه سنی ج بیشتر به تناسبات صحیح گرایش دارد.

این نقاشی اضافاتی در بیان تصویری دارد که از واضح‌ترین آنها دمیدن در نی است که در شعر نیامده است؛ گیسو در کنار سیاهی که بیشتر به شیبی بلند می‌ماند تا به سال؛ و اغراق در اندام‌ها و سوراخ‌های نی.

کلاغه به خونه‌ش نرسید / تصویرگر: علیرضا گلدوزیان

مضمون شعر: کلاغ سعی می‌کند پیش از آن که قصه‌گو به این آخر داستان برسد و بگوید که: "کلاغه به خونه‌ش نرسید"، خود را به خانه برساند. او به سمت سوسوی چراغی که از دور می‌بیند پرواز می‌کند و در این راه همه‌ی تلاش خود را به کار می‌گیرد. اشک در چشم‌های کلاغ جمع شده است. اما چراغ خاموش می‌شود و بغض کلاغ قصه در تاریکی آسمان می‌ترکد. قصه‌گو، جمله‌ی آخر قصه را گفته است.

نکته: این که کلاغه به خانه‌اش نرسد بسیار بهتر است از این که کودک غمباد بگیرد و با کلاغ همذات‌پنداری کند یا در آسمان شب بگردد تا ببیند بغض تر کیده چه شکلی است.

تصویر: کلاغی با دستمالی بسته در ناحیه‌ی انفجار بغض (گلو)، قرار است به خانه‌ای با دو پنجره‌ی روشن در آن دورها خیره باشد که بر ساق گلی بنا شده است. پنجره‌ای دیگر کنار کلاغ قرار دارد. کلاغ روی یک بند نشسته است. اشکی هم در چشم کلاغ جمع نشده است. او با دقت به چیزی پایین‌تر از خانه خیره است.

خانه‌ی سیاه / تصویرگر: افرا نوبهار

مضمون شعر: خانه‌ی سیاه جدولی از این می‌گوید که در خانه‌های سیاه جایی برای حروف نیست و آن‌ها به صورت جزیره‌های خالی و ساکت در جدول نشسته‌اند و این قانون حاکم بر جدول است.

نکته: گویا شاعر نمی‌داند وجود همین خانه‌های سیاه است که به ستون خانه‌های سفید کمک می‌دهد تا رمزگشایی از کلمات و واژه‌هایی شود که در ابهام‌اند. بنابراین مخاطب را بی‌جهت به مرزهای انسانی سیاه و سفید و حقوق از دست رفته سیاهان می‌کشاند؛ چیزی که دارد به تاریخ سپرده می‌شود.

تصویر: بر هیچ کس پنهان نیست که جدول کلمات متقاطع یا از هر نوع جدول اعداد و حروف که مخاطب با آن سروکار دارد، چیزی بجز خانه‌های یک‌درمیان سیاه و سفید صفحه‌ی شطرنج است که تصویرگر دو صفحه‌ی کادر خود را به آن اختصاص داده است. در یک سوی این دو صفحه، دلقکانی که پوست خود را سفید کرده‌اند، در قالبی مسخ‌شده و غیرفعال، زیر نور پروژکتورهایی در خانه‌ای تاریک قرار دارند. در کادر مقابل، رئیس سیرک نظاره‌گر این صحنه است. بر مخاطب معلوم نیست که این دلقکان، سفیدپوست‌اند که رنگ سفید دارند و یا سیاه‌پوست. مسلم، انسان‌هایی بدشکل‌اند با دهان‌هایی باز و بسته که نه حرفی برای گفتن دارند و نه به نظر می‌رسد ناراحت از حقوق به‌یغما رفته‌ی خویش‌اند. آن چه باقی می‌ماند حرف‌های خانه‌های جدول است که به دلیل انتخاب روش غلط به محاق فراموشی سپرده شده است.

این که برای تصویرگری شعری با باری از استعاره، به خود اجازه دهیم همواره از عناصر و عواملی استفاده کنیم که بارهای اضافی تصویری را بردوش بکشند و اضافه بر کادر شوند، جز در مواردی اندک پاسخ نخواهیم گرفت. برای این شعر، استفاده از خود خانه‌های سیاه و سفید جدول کلمات متقاطع بهترین پاسخ تصویری شعر می‌بود؛ هر چند شاعر نیز در بیان مفاهیم، ره به بیهوده پیموده است.

دلداری / تصویرگر: علی خدایی

مضمون شعر: درخت، در باد، سراسیمه از زردشدن برگ‌هایش در هراس است. باغبان در گوش درخت، بشارت بازگشت برگ‌هایش را می‌دهد و می‌گوید که آن‌ها: «باز بر می‌گردند.»

نکته: بازگشت برگ در برابر زردشدن آن، تقابلی نادرست است. شاعر بهتر می‌بود می‌گفت: «سبز بر می‌گردند.»

تصویر: بر روی شاخه‌ی درختی با هویتی انسانی، پرنده‌ای نشسته است. نقطه نگاه درخت با نگاه پرنده یکی شده است. اثری از باد نیست. هوا یک پاییز بسیار آرام است. پرنده دغدغه‌ای برای نشستن ندارد. آن که کنار گوش درخت نشسته، نه باغبان که همین پرنده است. آثاری از سراسیمگی در درخت نیست. به آرامی در خود نشسته است و پشت به متن شعر دارد. برگی هم از درخت بر اثر باد جدا نشده است که نگرانش باشد. تکنیک آبرنگ و زیبایی و تنوع رنگی تصویر، این فرصت را به مخاطب می‌دهد که دقایقی به آن نگاه کند. اما تصویر از مفاهیم شاعرگفته به دور است.

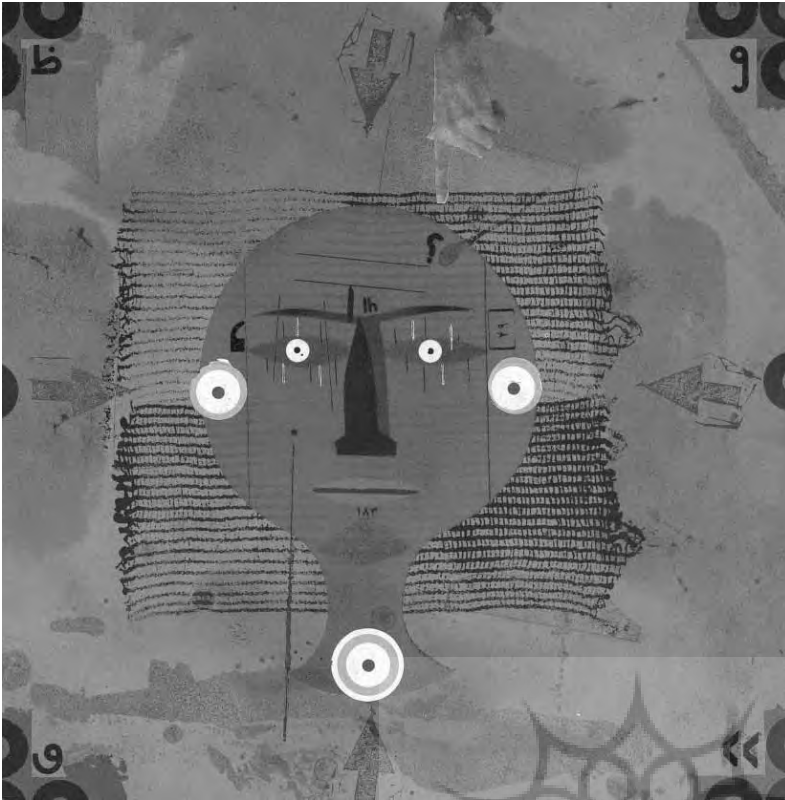
یک اتفاق داغ / تصویرگر: مریم طباطبایی

مضمون شعر: پیراهن آستین بلند در حالی که روی میز اتو دراز کشیده است، از لحظات خوش شسته‌شدن دستش، گرم‌شدن دستش روی میز اتو و باز و بسته‌شدن دکمه‌هایش به وسیله‌ی دستش می‌گوید که ناگاه پیراهن آستین کوتاه به وی خبر می‌دهد که دستش دارد می‌سوزد.

نکته‌ها:

۱. پیراهن خودش دکمه‌هایش را باز و بسته نمی‌کند.
 ۲. پیراهن آستین بلند که خنک‌شدن را و گرم‌شدن را حس می‌کند معلوم نیست که چرا سوختنش را متوجه نیست (!)
- این همان اتفاق داغ است که شاعر از آن سخن گفته است.

تصویر: پیراهنی که بجز دست، سر و بدن دارد. حضور دستان چهار انسان که در لحظه پیراهن را سامان می‌دهند: یکی می‌شوید، دیگری می‌دوزد، سومی اتو می‌کند و نفر چهارم، دکمه‌هایش را می‌دوزد. همه‌ی این‌ها همزمان اتفاق می‌افتند. از پیراهن آستین کوتاه در کادر تصویر خبری نیست. اما دوخت و دوز که در شعر نبوده در تصویر هست. این پیراهن بر میز دراز نکشیده بلکه در فضایی آبی غوطه‌ور است. از هیچ اتفاقی — چه داغ چه سرد — در تصویر نشانی نیست. آرامش چهره‌ی پیراهن این را می‌گوید.



پارچ تنها / تصویرگر: مینا توکلی

مضمون شعر: تنگ کنار حوض و حوض، حضور ماهی در درون خود را دلیلی برای دوستی می‌دانند و پارچ نظاره‌گر از آشپزخانه، به درون خود می‌نگرد که قطعه یخی درون آن آب می‌شود.

تصویر: تکنیک کلاژی که تصویرگر برای این موضوع انتخاب کرده، پر است از عناصری که از هم بیگانه‌اند. علامتی از دوستی بین حوض و ظرف ماهی نیست. دو ماهی بیگانه از هم و پشت به هم در دو صفحه‌ی کادر، یکی این سو و دیگری آن سوی کادر قرار گرفته‌اند. بین تنگ و ماهی فاصله افتاده است. حباب‌های حاصل از تنفس ماهی درون تنگ، درون تنگ در چرخش است، به‌عکس حباب‌های تنفس ماهی درون حوض که از سطح حوض عبور می‌کنند و می‌توانستند محملی برای ارتباط بین دو ماهی باشند. ماهی‌ها دهانی برای حرف زدن ندارند. بنابراین حباب‌ها بلا تکلیف‌اند. جمع پرندگانی که همه به سمت چپ و از میان درختان این سوی صفحه به صفحه‌ی مقابل کوچ می‌کنند، همگی در انتهای کادر با پرندگی در جهت مخالف مواجه‌اند. همه چیز غریب و بیگانه می‌نماید. در شکل ظاهری، پرندگان همه یک جورند بجز یکی که به خط پایانی می‌رسد. او با پرندگی مواجه است که به عکس

به داخل کادر می‌آید. درختان دو سوی کادر تنها در اندازه متفاوت‌اند و همگی شبیه هم‌اند. حوضی که ماهی در آن است به ظرف قالب یخ می‌ماند که تبخیر می‌شود و گیاه و پرندگی از آن جان می‌گیرند. آیا پارچ آب این ظرفیت را دارد که گرچه در درون خود ماهی ندارد اما با آب شدن یخش منشأ حیات شود؟ دو درخت درون حوض چه می‌گویند؟

شطرنج / تصویرگر: باسَم الرسام

مضمون شعر: شاه سیاه که در قصر سفید زندگی می‌کند سربازانی دارد. همانند شاه سفید که در قصر سیاه است. سربازان، تنها یک چیز می‌دانند و آن این که فقط روبه‌روی هم بایستند تا یکدیگر را که دشمن می‌دانند، نابود کنند.

نکته: آیا کودک نمی‌داند که بازی شطرنج، تنها میان سربازان اتفاق نمی‌افتد؟

تصویر: در زمینه‌ای سرخ، به خلاف بازی شطرنج، دو صفحه‌ی شطرنج باز است. در هر کدام، یک پادشاه، شمشیر به دست روبه‌روی پادشاه دیگری که در صفحه‌ی دیگر است، ایستاده است. نقش سربازها را دو حیوان شبیه موش در دو صفحه به عهده گرفته‌اند که به صورت مهره در آمده‌اند. به دست هر کدام خنجر است. مهره‌ها به خلاف شاه‌ها، همسان و همرنگ‌اند. در قسمت راست بالای کادر، یک شکستگی پله‌وار وجود دارد که بر پله‌ی اول آن نام تصویرگر نشسته است. خوب است هم شاعر و هم تصویرگر نگاهی به یکی از کتاب‌های آموزش بازی شطرنج بیندازند.

نقاشی خدا / تصویرگر: علی خدایی

مضمون شعر: نقاشی قشنگ سال داشت تمام می‌شد. خداوند مداد سفیدش را برداشت و برف بارید.

تصویر: تصویرگر برای تصویرگری شعری که از کارکرد مداد سفید می‌گوید، از تکنیک آبرنگ بهره گرفته است. در این تصویر، گوی‌های مدور رنگی زمینه‌ی کادر را می‌سازند. بر این زمینه در سمت راست درختی با قامت انسانی قرار دارد که پرندگی بر آن نشسته است. شاخه‌های این درخت که بسیار ضعیف‌اند، به بدنه‌ی آن الصاق شده‌اند. درخت به کمک یکی از شاخه‌هایش چتری را بالای سر پرندگی گرفته است که در امان از بارش گلوله‌های سفید برف باشد. این درخت هنوز آثاری از دیگر فصول سال را با خود دارد. پایش نیز در میان گوی‌های رنگی است. بر تنه‌ی درخت، قامتی انسانی (یک زن) دیده می‌شود. چشم درخت، در نیم‌رخ، به اندازه‌ی عرض چهره‌ی درخت است. درخت نگاه در نگاه پرندگی دارد. بخشی از متن کادر سفید مانده است. شعر بر این زمینه سفید قرار دارد.

در واقع این مداد سفید نیست که حس برف را در مخاطب برمی‌انگیزد.

یلدای قد بلند / تصویرگر: افرا نوبهار

مضمون شعر: شب‌های سال در بدگویی از شب یلدا به صحبت می‌نشینند که دراز و بدقواره است. تا آن که شب یلدا می‌رسد. وقتی که شب‌ها مشاهده می‌کنند که در این شب شهر بیدار و زنده و شاد است، هر قدر سعی می‌کنند که روی پنجه‌ی پا قد بکشند تا آن را درک کنند، عاجزند.

نکته: شب یلدا شب آخر سال نیست که شب‌های دیگر سال هنوز آن را ندیده باشند و پشت او بد بگویند. اگر شب‌های پیش از یلدا پشت سرش بد بگویند، طبیعی است چون به درک آن نرسیده‌اند. اما شب‌های بعدی که او را دیده‌اند و درک کرده‌اند. بنابراین پشت سرگویی چنین شبی دلیلی ندارد. پارادوکس نهفته در متن، به مخاطب می‌گوید که شب‌ها کنار هم نشسته‌اند، حال آن که در واقع امر چنین نیست. شب قبلی می‌گذرد و شب بعد هم که نیامده است. آن‌ها چگونه قد می‌کشند تا شب یلدا را ببینند؟! شاید بهتر می‌بود گفته می‌شد شب‌هایی که درباره‌ی شب یلدا شنیده بودند، خود نیز دوست داشتند قد بکشند تا آنها نیز یلدا و خاطره‌انگیز شوند و گرنه هیچ شبی بر شبی دیگر برتری ندارد. کودکان شب‌های بسیاری را تجربه می‌کنند. شب تولد خود، شب تولد خواهر یا برادر، شب تولد پدر یا مادر، شب تولد دوست و همکلاسی، شبی که فردای آن روز به مدرسه می‌روند، شب سال نو. هیچ کدام از اینها شب کوتوله نیستند.

تصویر: یلدا دختری قدبلند با چهره‌ی عبوس و گونه‌های سرخ است که سر و چشم‌های وی از کادر بیرون زده‌اند. یک مرد کوتوله‌ی کلاه مخملی دارد از پله‌های یک نردبان بالا می‌رود تا به یلدا برسد. انارها که در توصیف شاعر دانه‌دانه‌های انار است به انارهای کامل بزرگ تغییر یافته‌اند و کنار دامن یلدا قرار دارند. تنها یک قاچ هندوانه وجود دارد که با لگد یلدا به عقب می‌رود. یلدا پشت به متن دارد. از دست ساقط است و مخاطب نمی‌داند که چرا در چنین شبی که همه شادند خود یلدا ناراحت است. برای تأکید بر بلندی این دختر، علاوه بر سر، یک پایش هم از کادر بیرون زده است. برای تأکید کوتاهی و بدگویی شب دیگر و حسرت آن نسبت به یلدا هم، جنس مرد، از نوع خشن، بر نردبانی در حال دراز کردن دست به یلداست. کودک مشاهده نمی‌کند که این کوتوله بر پنجه‌ی پا ایستاده باشد تا قد بکشد. او روی پله‌ی نردبانی است که تکیه بر آسمان شب دارد. کوتوله‌ی کلاه‌مخملی این نقاشی حتی از انارها کوچکتر است.

در شعر خواندیم: «شهر روشن بود و بیدار / فال حافظ بود و دانه‌دانه‌های انار / خاطره بود و آواز تار / شب‌های قد کوتاه / هر چه قدر روی پنجه‌ی پا خودشان را بالا کشیدند / به قامت بلند شب یلدا / نرسیدند!» برخی از عناصر موجود در متن در کادر تصویر نیستند. گیسوان یلدا زشت، بسته و در هوا رهاست. دو خط افقی سفید در کادر سیاه سمت راست تصویر هست که شاید برای اندازه‌گیری شب باشد اما برای مخاطب قابل درک نیست چرا که از عنصر مرد کوتوله به جای شب کوتاه استفاده شده است. این دیگر زیاده‌گویی است که هم از عناصر گرافیکی مفهومی و هم از عناصر استعاره‌ای و جایگزین برگرفته از شکل واقعی، استفاده کنیم. تلفیق گرافیک و شکل واقعی زیباست به شرط آن که دو بار از یک موضوع در کادر تصویری خود نداشته باشیم.

خلاصه‌ی داستان شب یلدا این است: در شبی که بسیار تیره است و نوری در آن نیست، از گذشته‌های بسیار دور، آن زمان‌ها که جهان از عصر یخبندان سر برون کرده بود، انسان‌ها که نور را تجربه کرده بودند برای دفع چنین شبی بیدار در کنار آتش می‌ماندند تا در فردای این شب سرد به استقبال خورشید (مهر، میترا، آفتاب) — که روشنایی‌بخش وجود و هستی است — بروند. این رفتار کهن‌الگو در نزد بشر تا به امروز به سنتی دیرین بدل شده است و در طی تاریخ بنا به موقعیت جغرافیایی با شکل‌هایی از فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها آمیخته است. این را کودکان در هر شب یلدا از دهان بزرگترهای خود با شیوه‌های رفتاری قومی گوناگون باید شنیده باشند و بدانند که فردا خورشید بر آسمان بالا خواهد آمد اما این کمی طول خواهد کشید. برای کودک این معنا باید نهادینه شود. او حتماً به این خواهد خندید که شب تولدش یا شب سال نو یا شبی که فردای آن روز به مدرسه می‌رود، جزو شب‌های حسودند، کوتوله‌اند و کلاه مخملی به سر می‌گذارند.

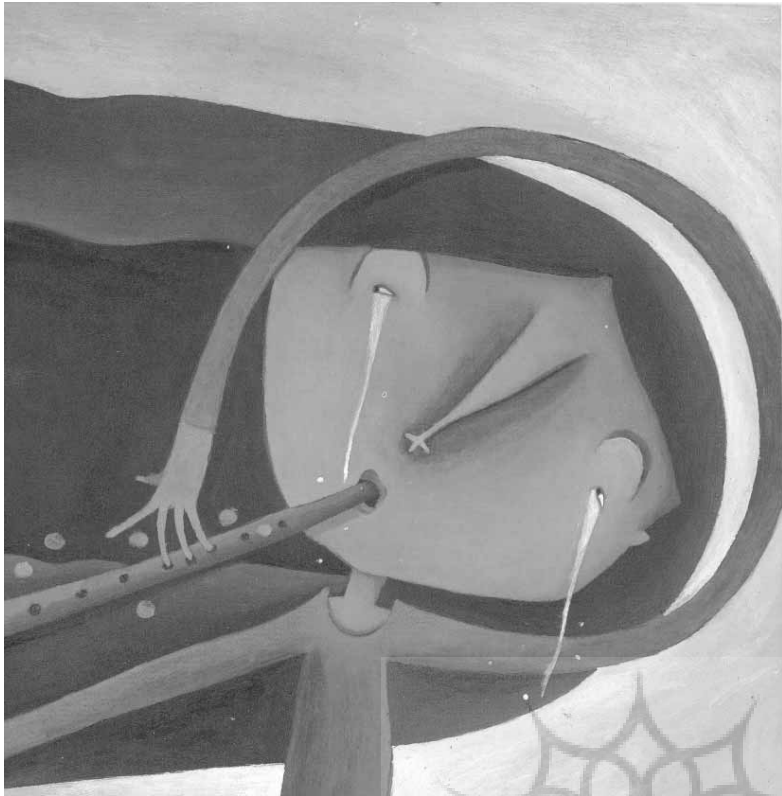
متن و تصویر ارائه‌ی تعریفی زشت از مفهومی روشن و شفاف‌اند.

در پایان مشخص نیست که چرا جهت تصویر در چاپ تغییر یافته است؟ به همین دلیل است که نوشته‌ها هم معکوس دیده می‌شوند: «شب قد کوتاه» و «یلدای قد بلند» که تصویرگر آن‌ها را در کنار تصویر آن دو نوشته است.

سؤال / تصویرگر: اکبر نیکان پور

مضمون شعر: درخت یک عمر شبیه علامت سؤال ایستاده است تا بفهمد از تمام برگ‌هایش که کوچ می‌کنند چرا یکی در آسمان پیدا نیست.

نکته: هیچ گاه برگ‌های درخت کوچ نمی‌کنند. این یک رابطه‌ی طبیعی است بین عناصر نباتی و دیگر بخش‌های طبیعت که درختان بعد از طی یک عمر کوتاه بنا به جنس و نوع خود به پاییز می‌رسند و برگ‌هایشان به زیر می‌افتند.



حتی درختانی که همیشه سبزند به درختانی موسوم‌اند که در خویشتن پاییز می‌کنند یعنی برگ‌هایشان در طی سال نو می‌شود و هرگز شما مشاهده نمی‌کنید که چه زمانی برگشان می‌ریزد. حتی درخت، زمانی که بار زیادی داشته باشد، خم می‌شود و وقتی برگ‌هایش می‌ریزد سبک خواهد شد.

تصویر: آن چه که در دو صفحه‌ی کادر تصویری مشاهده می‌کنیم، یک بستر نارنجی بر سطحی خاکستری رنگی است و چهار نهال نوپا. تعدادی برگ نیز بر زمین است و چندتای دیگر در هوا شناورند. این یعنی وضوح تصویری و یعنی مخاطب می‌بیند که برگ کجاست. آن چه زیباست، یک برگ است که در آسمان است. چند برگ نیز در دوران باد شناورند. جهت باد مشخص نیست تا مفهوم کوچ از آن حاصل شود. از این نهال‌های جوان هم بر نمی‌آید که یک عمر زیسته باشند. عمرشان به چند بهار بیشتر نمی‌ماند.

مداد سفید / تصویرگر: شراره خسروانی

مضمون شعر: همه‌ی مدادها به مداد سفید اهمیتی نمی‌دادند و کاری به وی محول نمی‌کردند. یک شب آن‌ها در تاریکی کاغذ گم شدند. مداد سفید به کشیدن ماه و مهتاب و ستاره پرداخت تا کوچک شد و از بین رفت. جای خالی او را هیچ رنگی نمی‌توانست پر کند.

تصویر: مخاطب بر زمینه‌ی کادر یک نقاشی با تکنیک مداد شمعی، مدادهایی را مشاهده می‌کند که دو رنگ بیشتر ندارند، به‌علاوه‌ی مداد سفید که مشغول رنگ زدن به تاریکی است تا بر آن غلبه کند و خودی نیز نشان بدهد. تصویرگر، این صحنه را به جای صحنه‌ی پایانی شعر انتخاب کرده است: «توی جعبه‌ی مداد رنگی / جای خالی او / با هیچ رنگی پر نمی‌شد!»

این تصویرگری دارای چند اشکال است:

۱. به آن چه از ماه ساطع می‌شود، مهتاب می‌گویند. هلال ماه چندان آسمان را روشن نمی‌سازد که شب را مهتابی کند.
۲. مدادهای یک جعبه‌ی مداد رنگی همه از یک اندازه — یعنی از طول — کوتاه می‌شوند نه هم از طول و هم از پهنا.
۳. مداد سفید دایره‌های سفیدی هم ایجاد کرده که مفهوم نیست چیستند.
۴. از جعبه‌ی مداد رنگی خبری نیست که بود و نبود مداد سفید حس شود.
۵. از تکنیک مداد شمعی به جای مداد رنگی برای این کار استفاده شده است.

بادکنک فروش / تصویرگران: سیروس آقاجانی - مریم آقاجانی

مضمون شعر: پسری با دمیدن به درون بادکنک‌ها به آرزوهای خود و واقعیت‌های خانواده‌اش حجم‌های قرمز، صورتی، سیاه، سفید، سبز، آبی، نارنجی و زرد می‌دهد. پسرک آن‌قدر این کار را تکرار می‌کند که مرد می‌شود.

تصویر: روی یک نیم‌کره‌ی سبز، پسری بادبادک‌به‌دست درون حبابی دراز و خاکستری می‌دود. شاید بادبادک، آرزوهای اوست. در حبابی دایره‌مانند، خانه‌اش قرار دارد که بسیار دقیق طراحی شده و همه چیزش به راه است. این خانه درون ابرهاست. هر پنجره از این خانه به یکی اختصاص دارد: یکی از آن پسرک است که سبز است و یکی به مادر که سفید است و یکی به خواهر که به خلاف گفته‌ی شعر، صورتی نیست. یکی دیگر زرد است (رنگ زرد انرژی است) که متعلق به پدر است اما سرفه‌هایش از دودکش به بیرون می‌رود. تنها درخت موجود در کادر یک درخت مدور است که پرنده‌ای سبز بر آن می‌خواند و در حباب اول و دوم از سمت چپ کادر دارد. (درخت شاخص زندگی است). بسیارگویی در این کادر تصویری بسیار چشمگیر است. در حبابی باز و بی‌شکل، پسرک آرزوهای خود را به صورت بادکنکی به آسمان می‌فرستد. این کودک اکنون مردی شده است. پیراهن و شلوار او پر از رنگ‌های پیرامون خویشتن است؛ پر از آرزوهای رنگ و وارنگ. آسمان آبی در حاشیه‌ی سمت راست کادر، صورتی شده و متن شعر در آن جای گرفته است. به رغم آن

که این نقاشی از شیوه و تکنیک کودکان بهره گرفته است اما آن نگاه آزاد کودکانه به مسائل پیرامون در این تصاویر مشاهده نمی‌شود. چرا که:

۱. کودک هرگز تصویری از بسته بودن مکان زیست خود ندارد اما تصویرگر، همین دنیایی را که بر روی کره‌ی سبز زمین بنا نهاده، با رنگ خاکستری خنثی بسته است و در این خاکستری دنیا برای خود تصورات رنگی می‌کند.
 ۲. کودک درخت خانه‌اش را سوخته و سیاه نمی‌بیند، به‌ویژه وقتی که کره‌ی زمین سبز است.
 ۳. بادبادک کودک همیشه درون ابرهاست که پرواز می‌کند، نه در یک کادر بسته.
- در حباب سوم از سمت چپ همان مردی که بزرگسالی کودک است، بادکنک‌هایش را به سوی آسمان رها می‌کند. این حباب کامل نیست بلکه از بالا شکسته است. یک دست این مرد بی‌دلیل از دست دیگر کشیده‌تر است. در حالی که نقاشی کودک بادبادک‌به‌دست (کودکی همین مرد) از تناسب نسبی برخوردار است.
- به رغم آن که زندگی جریان خود را در هر سه حباب تنیده شده بر دنیای پسرک ادامه می‌دهد، معلوم نیست چرا پرنده‌ی نشسته بر درخت سیاه، سبز است و سبز می‌خواند و چرا دود متصاعد از خانه، از کلاهکی سبز بیرون می‌زند.

اهی از قلک / تصویرگر: مریم طباطبایی

مضمون شعر: سکه‌ای کوچک در حالی که در ته قلک دراز کشیده و دست‌هایش را زیر سرش گذاشته است، به خط نوری که از شکاف نازک سقف قلک می‌تابد و به نظرش دور می‌آید، خیره شده است.

تصویر: در فضایی که معلوم نیست کجاست (حتماً داخل قلک است)، یک سکه‌ی ۰۵ ریالی (!!!) روی دست چپ خوابیده و پاهایش را جمع کرده است. نوری که مستقیم از سمت چپ بالا از شکاف مربوط به سکه به درون می‌تابد، از قضا با سکه تلاقی دارد. (در شعر نیامده بود که نور بر سکه می‌تابد.) این نور، رنگ زرد و چرکین دارد و به پشت سکه‌ی ۰۵ ریالی تابیده است. چشم‌های سکه به جای خیره شدن به حفره‌ی تابش نور، به ته قلک نگاه می‌کند. اینجا لامکانی است که در آن روح‌های ۰۵ ریالی بال دارند و سکه‌های ۰۱ و ۰۵ ریالی دیگری از روی خط غیرممتد جاده‌ای مستقیم در حرکت‌اند. سکونی در ذهن برای آن متصور نیست. آن‌ها حتماً خواهند توانست به بیرون راه پیدا کنند. با وجود این‌ها جای کدام آه است برای آن سکه‌ی لمیده که از نور هم بهره می‌گیرد.

(به نظر می‌رسد جهت تصویر عوض شده باشد وگرنه وجود سکه‌های ۰۱ و ۰۵ ریالی جز در فضایی منفی معنی نمی‌دهد.)

درد دل گریه و درخت / تصویرگر: هُدا حدادی

مضمون شعر: درد دل گریه با درخت که پشت بام و دیوار گیر نمی‌آید و درد دل درخت که همیشه زیر پاست، در جوار آپارتمان‌ها.

نکته: تقابل این دو — یعنی درخت و گریه — با آپارتمان‌ها و بی‌توجهی عنصر مدرن شهری امروزی به نپذیرفتن گریه بر بام و دیوار که در شعر مطرح می‌شود، برای مخاطب عجیب می‌نماید. دلیل آن این است که کودک دیده است که گریه حتی از پله‌های مجتمع‌های مسکونی بالا می‌رود. در واقع این گریه است که به موضوع توسعه‌ی شهری بی‌تفاوت است و برایش ده، شهر یا شهرهای صنعتی مدرن اهمیتی ندارد. هر جا بخواد سرک می‌کشد و هر چه خواهد، می‌خورد.

تصویر: تصویرگر از تکنیک کلاژ برای متن استفاده کرده است. او خود را در به کارگیری عناصر برای ایجاد فضای مدرن شهری و در استفاده از نور و سایه آزاد گذاشته است. سایه‌ی درخت نیمه‌تمام است و در زیر گریه‌ی بدون سایه جمع شده است. این سایه به سمت چپ کادر متمایل است. اما جهت سایه‌ی آپارتمان‌ها به سمت پایین و راست صفحه‌ی کادر است. ساختمان‌ها از ایستایی برخوردار نیستند و یکی از آن‌ها در حال واژگون شدن است.

تصویر، گریه‌ای ناراحت را نشان می‌دهد که با چنگال‌های برآمده، به درخت تکیه داده است. تنها چیزی که در این تصویر، صلابت و استواری دارد، درخت است. این تصویر به ما می‌گوید که درخت استوارتر و بلندتر از این آپارتمان‌های کج و معوج است.

بی‌خانمان / تصویرگر: ناهید کاظمی

مضمون شعر: کلاغی پس از پایان قصه در حال درخواست از قصه‌گوست که یک بار هم که شده بگوید: «کلاغه به خو...» اما گریه امانش نمی‌دهد.

تصویر: بر یک زمینه‌ی نارنجی با ته رنگ سیاه، پرنده‌ی یک‌دست سیاه و تخت، دو صفحه‌ی کادر تصویر را پوشش



می‌دهد که کلاغ نیست و گریه هم نمی‌کند. چشم حیوان حفره‌ای است که زمینه‌ی زیرین او (رنگ نارنجی) برایش ایفای نقش می‌کند. این حفره پوزیتیو حباب‌های برآمده از دودکش خانه‌ای است که افکار او را با خانه پیوند می‌دهند. این تنها حسن تصویری در این اثر است. این فرم‌های حباب‌مانند گرد و بیضی در حد فاصل سر پرنده و خانه‌ای در پشت سر وی قرار دارند و از دودکش آن خانه متصاعد شده‌اند و در رفت و برگشت میان پرنده و خانه اند. این خانه با دورگیری ظاهری طراحی شده و شبیحی از خانه‌ای انسانی را القا می‌کند.

تخته سیاه / تصویرگر: مینا توکلی

مضمون شعر: تخته سیاه پالتوی کهنه‌اش را می‌تکاند، آخرین تکه گچ را برای یادگاری توی جیبش می‌گذارد، از دیوار کلاس به پایین می‌آید و به جنگل می‌رود. در این رفتن کسی به او توجهی ندارد چرا که پدیده‌ای جدید — وایت‌برد — آمده که تحسین‌برانگیز است. تخته‌سیاه در زیر باران جنگل به دنبال یک درخت می‌گردد.

نکته: تخته سیاه اگر در جنگل دنبال درخت می‌گردد، بسیار تعجب‌انگیز است. اما اگر دنبال درخت خاصی می‌گردد، شعر ابهام دارد.

تصویر: تخته‌سیاه به جنگل نرفته اما زیر یک درخت پایین‌ترند و بر روی تخته سیاه می‌بارند. ابرها سرخ‌اند، زمین سرخ است و آسمان قرمزبنفش است. تخته سیاه، پالتویی ندارد و جیبی هم برای گذاشتن گچ درون آن.

کیلومترها خاطره / تصویرگر: سید حسام‌الدین طباطبایی

مضمون شعر: جاده دفتر خاطراتش را ورق می‌زند. از کوچی کودکی، خیابان نوجوانی و بزرگراه جوانیش عبور می‌کند. او ورق می‌زند و با کیلومترها خاطره‌هایش پیر می‌شود.

تصویر: جاده به شکل جانوری شبیه به پرنده‌ای ماده (احتمالاً حواصیل) تصویر شده است که در شکم خود یک تخم نیز دارد. پاهای بلند و گردنی دراز و پیچ‌پیچ شبیه مار دارد که روده و امعا و احشای آن، خیابان‌هایی در اشل باریک‌تر را می‌سازند. این پرنده بر یک پا ایستاده است، یک خانه بر پشت دارد و یک کودک در مقابل پای آن با سگی بازی می‌کند. جاده در عبور از شکم وارد گردن شده و تبدیل به بزرگراه شده است. در اطراف بزرگراه درختانی است که پرسپکتیو درستی ندارند و به سبک و سیاق نقاشی کودکان، بر زمین خوابیده‌اند. دخترکی دوچرخه‌سوار با چراغ روشن از قسمت حاشیه‌ی بزرگراه بر یک چرخ در حال در عبور از آن است. چشمان پرنده گشاده و شفاف است و بزرگراه از عبور از این چشم وارد یک اتوبان دوبانده می‌شود که منقار این پرنده است. در این اتوبان ماشین‌ها و تابلوهای راهنمایی رانندگی و درخت و ابر در جایگاه درست خود قرار دارند. این پرنده بال‌هایی بسیار کوچک دارد که بر پشت او رو به بالا قرار گرفته‌اند.

آرزوی درخت / تصویرگر: مریم نیکخواه ایبانه

مضمون شعر: باد از درخت‌ها می‌پرسد در آینده می‌خواهند چه‌کاره شوند. یکی می‌خواهد مداد شود، دیگری میز. لابه‌لای برگ‌ها همه‌همه می‌شود. با آمدن هیزمشکن، باد آرزوی درخت‌ها را با خود می‌برد.

نکته: برای مخاطب معلوم نیست. یعنی چه که باد، آرزوها را می‌برد. آیا آرزوی درختان برباد می‌رود؟ این ابهام در شعر است. افزون بر این، درختان که خود آرزوی بریده شدن و تبدیل شدن به مداد و میز شدن دارند، چرا با آمدن هیزمشکن، آرزوهایشان بر باد می‌رود؟ آیا آرزوی بزرگ، تنها مداد و میز شدن است؟ آیا درختان آرزو نداشتند در لابه‌لای

شاخه‌هایشان پرندگان لانه کنند؟ آیا آرزو نداشتند کسی در سایه‌سارشان بیارامد؟ یا اگر درخت میوه‌اند، آرزو نداشتند باری و حاصلی از خویش به دیگری ببخشند؟ این محدود کردن نگاه کودک به این که آرزوی درخت، مداد یا میز شدن است، نوعی سرخوردگی و وادادگی از زنده بودن و جاری شدن در زندگی و به نوعی پوچی رسیدن است. البته که ممکن است این آرزوها را هیزمشکنی در تنور یا بخاری خانه‌اش بر باد هم بدهد. تازه جای این سؤال هم هست که: آیا آرزوی گرم کردن خانه‌ای، آرزوی بدی است؟

تصویر: چند درخت در فضایی سفید، همگی با شاخه‌ها و سرشاخه‌هایشان شکل آرزوی خود را در قالب مداد برای مخاطب به نمایش گذاشته‌اند. در پایین کادر، هیزمشکنی از سمت چپ وارد صحنه می‌شود. بادی در کار نیست. همه‌های هم در بین برگ‌ها نیست. هیزمشکن تبر به دوش، از درخت اول عبور کرده است بدون آن که شاخه‌ای از آن ساقط شده باشد. از درختان پیش روی هیزمشکن، یکی خود به خود از ریشه درآمده و با ریشه‌ی خود که به شکل مداد است، هیزمشکن را نشانه گرفته است.



بغض / تصویرگر: امیر شعبانی پور

مضمون شعر: بغض، نشسته است، دستهایش را دور زانوهایش حلقه کرده است و توی گلو گیر کرده است. هر بار که به این مکان می‌رسد، آرام آرام ترک بر می‌دارد.

نکته: این خوشایند نیست که به کودک بگوییم بغض هم همانند خیلی چیزهای دیگر دست و پا دارد و جایی را توی گلو پیدا می‌کند و دستانش را به دور زانویش حلقه می‌کند و چون این طور گیر هم می‌کند، امکان ترکیدن یا ترک برداشتن هم دارد.

تصویر: تکنیک کلاژ تصویری گرافیکی محضی که تصویرگر برگزیده است در حد درک مخاطب کودک نیست به دلیل استفاده از نمادهایی که هنوز در نزد کودک نهادینه نشده‌اند. بر زمینه‌ی سبز، همه‌ی عناصری که منشأ فشارند، آمده‌اند و در صفحه‌ی مقابل، بر زمینه‌ی کرم‌رنگ، درست در منتهالیه سمت چپ کادر و در وسط آن، اعداد ۱ و ۲ و ۳ در کنار نمادهایی که تصویرگر بغض می‌نامد قرار گرفته‌اند. یکی از این بغض‌ها در حدفاصل دو کادر زمینه — سبز و کرم — ترکیده و خالی شده است.

متن شعر بر تکه‌ای دگرچسبیده بر همین زمینه‌ی کرم نقش بسته است. نام تصویرگر داخل گیومه در بالای این تکه‌چسبانی متن شعر قرار دارد.

مخاطب ما که کودک است، دایره‌ای سرخ به عنوان سر را در سمت راست کادر تصویر مشاهده می‌کند که از هر سو فلش‌هایی آن را نشانه رفته‌اند. عکس یک دست هم به سر اشاره می‌کند و منجر به علامت «؟» می‌شود. در حاشیه‌های تصویر، گردی‌هایی توخالی شبیه به چسب سوراخ کاغذ کلاسور قرار دارند. در گلو و جای گوشه‌های این سر هم گردی‌هایی هستند که سیبل هدف را تداعی می‌کنند. حروف فارسی و انگلیسی، اعداد، گیومه و ویرگول، مشکلات عیدیه‌ای را به نام بغض برای این سر به وجود آورده‌اند. دو خط کج و موازی، خطوط پیشانی این سر هستند. خطوط متعدد عمودی یا نزدیک به عمودی، در دور چشم این سر قرار دارند یا از چهره‌ی او بیرون زده‌اند و تداعی اشک می‌کنند. سر بر روی پارچه‌ای نازک و سیاه شبیه تنظیف یا گاز استریل بر زمینه‌ای سبز قرار دارد. اما برای کودک مخاطب، هیچ یک از این نمادها بغض‌برانگیز نیستند. تجربه‌ی اعداد، تجربه‌ی حروف و تجربه‌ی سؤال از ناندانسته‌ها نه تنها برای کودک جذاب است که پاسخ شنیدن یا نشنیدن، احساس حقارت و بغض در او پدید نمی‌آورد. به‌عکس، وجود حروف Ih در بالای بینی، عدد ۱۸۳ در زیر لب پایین و عدد ۴۹ درون کادر، در شقیقه‌ی این سر، بر ابهام مخاطب خواهد افزود. هنوز مخاطب نمی‌داند که این انگشت اشاره در

نقطه‌ی «؟» وارد بر سر چه می‌گوید؛ یا بغضهایی که با اعداد ۳ و ۲ و ۱ در سمت چپ کادر خود را نشان می‌دهند چه خط و ربطی دارند و چرا یکی از این‌ها وسط کادر در ته گلوی سر سرخ قرار گرفته است؛ یا تنظیف زیر سر سرخ چیست که سیاه است و چرا بر زمینه‌ی سبز قرار دارد.

قد یک چوب کبریت / تصویرگر: ندا عظیمی

مضمون شعر: شعله در بدو تولد، گزینه‌هایی را که می‌تواند باشد، بررسی می‌کند: شعله‌ی روی شمع، شعله‌ی زیر ظرف غذا، شعله‌ی درون بخاری، آتش روی زغال‌ها، آتش شب چهارشنبه‌سوری، آتش درون تنور. همین‌طور تصمیم می‌گیرد اما این را نمی‌داند که زندگی کوتاه‌تر از این حرف‌هاست؛ درست قد یک چوب کبریت.

نکته: شاعر قصد دارد به مخاطب کودک بگوید که اگر در تصمیم خود تأخیر کند و به آرزوهای دور و دراز بیندیشد، فرصت از دست خواهد رفت و از همه‌ی آرزوها باز خواهد ماند.

تصویر: یک چوب کبریت نیم‌سوخته با چشم و ابرو و شعله‌ای با زمینه‌ی طرح‌دار یک گلیم دیده می‌شود که اخگرهایی حباب‌وار از آن جدا می‌شوند. تصویرگر چند کودک را در یکی از همین اخگرهای برخاسته از شعله نشان می‌دهد که از روی

شعله‌ی آتش چهارشنبه‌سوری می‌پرند. او با این فضای شاد بازی کودکانه می‌خواهد بگوید که عمر این کودکان به اندازه‌ی همین اخگر است که مشاهده می‌کنید. به طور کلی، تمام زندگی یک اخگر است، هر چند بزرگ اما زودگذر.

بی‌گناه / تصویرگر: امیر شعبانی‌پور

مضمون شعر: همه جا ساکت است و همه خواب‌اند. عده‌ای هستند که نمی‌خواهند صدای تلفن را بشنوند. آن‌ها با شنیدن صدا به تلفن بد و بیراه می‌گویند. تلفن آرزو می‌کند می‌توانست گوشی خود را بردارد اما در یک لحظه مجبور می‌شود جیغ بزند.

نکته: اولاً، معلوم نیست کسانی که این قدر از صدای تلفن ناراحت‌اند، چرا دوشاخه‌ی آن را از پریز بیرون نمی‌کنند! ثانیاً تلفن که جیغ نمی‌زند.

تصویر: تصویرگری این شعر از گرافیک محض بر دو زمینه‌ی دوقسمتی سبز و کرم به شکل کلاژ تصویری بهره گرفته است. بر زمینه‌ی سبز، تلفنی سرخ و زرد در حال زنگ زدن است و حرف «ز» از آن به‌علاوه‌ی عدد ۵ و نماد موج و فرکانس به شکل خطوط آذرخشی و دایره از آن ساطع‌اند. دو انسان برافروخته که قرمزند و عصبانی، در حال جیغ و داد در اطراف تلفن دیده می‌شوند. نوشته‌ی داد بر سینه‌ی یکی و در فضای میان آنها تکه‌چسبانی شده است. حضور یک پلاک سرخ‌رنگ به شکل انسان با دهانی که از اعتراض بسته است، بی‌معنی می‌نماید. حضور چند چشم در بالای نوشته‌ی خیابان به مخاطب بزرگسال نمی‌گوید که چشم‌هایی هم از بیرون به تلفن نگاه می‌کنند و حتی نمی‌گویند مزاحم از خیابان زنگ زده است. حتی معلوم نیست این دادها و جیغ‌ها از آن سوی سیم است یا فریاد اعتراض کسانی است که از تلفن رنجیده‌اند.

در صفحه‌ی مقابل، بر زمینه‌ی کلاژی از رنگ کرم و در منتهی‌الیه سمت چپ کادر، نماد اعداد شماره‌گیر تلفن، بدون رقم صفر (۱۲۳۴۵۶۷۸۹) به صورت مورب دیده می‌شود. در کنار دو حرف درشت و تکرارشده‌ی TT نام تصویرگر آمده است. یکی از دایره‌های توخالی شبیه چسب سوراخ کاغذ کلاسور که در صفحه‌ی سمت راست، بسیارند، در اینجا آمده و تخلیه شده است.

متن شعر بر تکه‌ای دگرچسبیده بر همین زمینه‌ی کرم نقش بسته است در حالی که در حفاصل دو زمینه‌ی رنگی سبز و کرم، نماد اعداد شماره‌گیر تلفن، این بار به لاتین (۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰) آمده است.

در یک ارزیابی کلی

شعرهای این کتاب می‌خواهند برای نوجوان باشند اما تصویرها می‌خواهند کودکانه باشند. در نتیجه، نوجوان تصویر را نمی‌پسندد و کودک شعرها را نمی‌فهمد. برخی از تصویرها نیز برای کودک قابل فهم نیستند.

